

هو العليم

# پرهیز از حالت توقع و طلبکار بودن در قبال پروردگار

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۷ - مجلس سیزدهم

بیانات

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی  
قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

## معرفتی یا مولای دلیلی علیک و حبّی لک شفیع الیک و انا واثق من دلیلی بدلاتک و ساکن من شفیع الی شفاعتک.

معرفت من به تو ای مولای من، دلیل و راهنمای من بر توست، و محبت من به تو، شفیع من نزد توست و من وثوق و اعتماد دارم که این دلیل مرا به دلالت به تو می رساند و سکونت خاطر و اطمینان قلب دارم که این شفیع مرا نزد تو شفاعت خواهد کرد.

خیلی کلمات عجیبی است این عبارات امام سجاد علیه السلام که هر چه ما بیشتر می خوانیم و بیشتر در اطرافش صحبت می کنیم به عظمت مکتب اهل بیت بیشتر پی می بریم، که واقعا در این مکتب هیچ چیزی برای خود نگذاشته اند و همه چیز را برای او قرار داده اند، به عکس سایر مکاتب که در وهله اول در مطالبی که عرضه می شود، شخص مطرح است، وقتی که ما بشکافیم مسائل را می بینیم خود شخص مطرح است، منتهی در پی این مطرح بودن خود و شخصیت، مطالبی را هم عرضه می کند. در واقع این مطالب برای مطرح نمودن خود است، اینکه انسان خود را مطرح کند، مطرح نمودن خود بالاخره وسیله می خواهد و انسان باید به یک وسیله ای خود را مطرح کند یا باید شخص جمالی داشته باشد با آن جمال خود را مطرح کند اگر شخص جمال نداشته باشد در میان افراد و مردم در صورتی که این یکی از جاذبه ها باشد با چه چیز خود را مطرح کند؟ هیچی، یک شکل و ظاهر عادی داشته باشد، یا علم داشته باشد با علم، خود را مطرح کند، یا حرفه و فنی داشته باشد با آن خود را مطرح کند، نجار خیلی قابلی باشد بتواند چیزهای خیلی نفیسی در بیاورد، آهنگری باشد بتواند مصنوعات بسیار جذابی را عرضه بدارد، معماری باشد تا بتواند نقشه هایی که می کشد بسیار نقشه های چشم پر کن و متنوعی باشد.

بالاخره انسان باید یک حُسن جذابی داشته باشد تا بتواند با آن حُسن، خود را مطرح کند، پهلوانی باشد که بتواند با زور بازویش جلب توجه افراد را بکند، حالا اگر فردی یک قدرت عادی داشته باشد، کسی به او توجه نمی کند، یا علم او یک علم عادی و متعارف باشد کسی به او توجه نمی کند، همیشه توجه می رود روی یک مطلبی غیر عادی و غیر متعارف، حالا چه آن مطلب، مطلب ارزشمندی باشد یا غیر ارزشمند، فرض کنید یک نفر آدم کش خیلی واردی باشد یا یک نفر یک سارق و دزد خیلی حرفه ای باشد که اسمش همه جا می

پیچد، این هم یک نحوه مطرح شدن است، یک نفر قمار باز خیلی حرفه ای است، این هم یک نحوه مطرح شدن است، یک نفر جنایتکار خیلی قسیّ القلبی است، اینهایی که در تاریخ مطرحند نرون ها و چنگیزها و تیمورها و اسکندرها و از این جدیدی ها مثل هیتلر و این افرادی که اخیرا بودند و در قضاوت، حدّ و مرزی نداشتند، اینها هم اسمشان در تاریخ هست و همه هم می دانند، چنگیز را چه کسی است که شناسد؟ پس مطرح شدن صرفا به صفات ارزشمند نیست، به بروز صفات و امور غیر عادی و غیر متعارف است، یکی از آن جاذبه ها و وسایل برای مطرح شدن علم است، یک شخصی خوب صحبت می کند، خیلی بلیغ حرف می زند. در زمان سابق یک نفر بود خیلی بلیغ صحبت می کرد، از سخنرانان خیلی بلیغ بود و من که در همان ایام طفولیت با صغر سن خودم، افراد متعددی را که ما پای صحبتشان می نشستیم من از این خیلی خوشم می آمد و می دیدم خیلی بلیغ صحبت می کند و جملات را خیلی سنجیده ادا می کند، ترکیب کلمات و اختیار کلماتش بسیار ماهرانه است و بهترین لغات را برای بهترین مفاهیمی که مورد نظر است اختیار می کند و بعد به دلایلی ما صحبت های ایشان را نمی شنیدیم، یک روز با مرحوم آقا داشتیم جایی می گذشتیم یک نفر گفت فلانی! شما آقای فلان را قبلا دعوت می کردید خیلی قشنگ و بلیغ صحبت می کرد و خیلی خوب صحبت می کرد چرا دیگر دعوت نمی کنید؟ ایشان فرمودند: بله، فلان کس اینطور است همینطور که شما می فرمایید ولی یک نقطه ضعفی دارد، که البته من نمی گویم آن مطلب چه بود، چون نمی دانم که ایشان الان حیات دارد یا ندارد البته اگر حیات دارد یک محذور است و اگر حیات ندارد **فذکروا موتاکم بالخیر** علی کل حال چون آن مجلس خصوصی بود ایشان این مطلب را فرمودند، و من تا آن موقع خیلی برایم عجیب بود، پس این هم یک چنین نقطه ضعفی دارد و چنین مسأله ای دارد؟ معنا این بود که خیلی خدایی در کار نیست. سر بسته و در بسته!

یک مطلبی را من قبلا خدمت شما تذکر بدهم آن شب که راجع به آن قضیه من صحبت می کردم که مرحوم آقا که داشتند کتاب می نوشتند در کتاب امام شناسی به یک قضیه ای راجع به عمر برخوردار کردند که زنی بریئه ای را و بی گناهی را بردند و محکوم به زنا کردند و سنگسار کردند و ایشان چند ساعت به من می گفتند من همینطور بی اختیار راجع به این قضیه اشک می ریختم و اصلاً دست خودم نبود که این مسأله چیست، بعد به رفقا گفتم، رفتند تحقیق کردند که قضیه راجع به عثمان بوده است نه راجع به عمر. این را خواستم خدمت رفقا بگویم.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: **تری الرجل لا یخط بلا واو و لا فاء خطیب مسقعا لا یخطیء بلام و لا واو و قلبه کاللیل المظلم و تری الرجل لا یعرف شیء و قلبه یظهر کما یظهر المصباح** شما برخوردار می کنید با یک نفر، یک شخصی که معروف است مثلا سهام واقف می گویند در طول سال هر جا که

صحبت می کرد لفظ تکراری به کار نمی برد، خیلی عجیب بود! شما مردی را می بینید که یک واو را به جای فا نمی گذارد و فا را به جای واو نمی گذارد خطیب است مسقماً یعنی خیلی زبردست است در القاء کلام، در خطابه خیلی زبردست است. شخصی بود سابق، از سخنرانان زمان شاه بود، من یک وقتی جایی بودم مرحوم آقای مطهری آنجا بود داشت برای مرحوم آقا می گفت: می گفت در خطابه نمره اش بیست است، و واقعا وقتی که صحبت می کرد خیلی غریب و عجیب بود و اصلا سحر می کرد افراد را در جذب نفوس و انتخاب تعبیر، بسیار استاد بود، این هم یک فنی است، خیلی از چیزها یک فنون و ذوق خاصی دارد مثلا شعر، طبع و ذوق شعری این فقط اختصاص به مؤمنین ندارد. چه بسیار از فسّاق و فجّار طبع شعر روانی هم داشتند ولی آدم فاسقی بودند، این هم همین طور است. خطابه و القاء کلام هم احتیاج به ایمان ندارد، مثل زور می ماند، حالا هر که زور است مؤمن است؟ سلمان فارسی بنده خدا مگر چه اش بود؟ حالا شما رستم دستان را می گویند این از موحدین و اولیای خداست؟ یا از عمرو بن عبدود کذا که در جنگ خندق آمد با سپاه کذا یا فرض کنید این افراد و پهلوانان که دین ندارند و...، این هم یکی از صفات و غرایز و ذوقیاتی است که احتیاج به ایمان ندارد، القاء کلمات و خطابه احتیاج [به ایمان] ندارد. ولی سیاه، وقتی انسان این کلمات را می شنود و وقتی این نوارها را گوش می دهد از آن فرد، تا گوش می دهد می بیند قلبش سیاه شد، بنده خودم بارها تجربه کرده ام، هر وقت من صحبت او را گوش می دهم هم اکنون هم حتی، قلبم مکدر و سیاه می شود، مال چیست؟ برای تأثیر نفسی است که به واسطه کلمات خارج می شود، مرحوم آقای حداد یک وقت رفته بودند سر قبر این فرد با یکی از بستگان تا در را باز کرده بودند گفتند: عجب ظلمتی در اینجا هست! سه بار گفتند عجب ظلمتی در اینجا هست، برگردیم. برگردیم! تعجب از اینجاست که مردم بیهوش هستند، مردم متوجه نمی شوند مردم چه به به و چه چهی می زنند، مردم چه استقبالی می کنند، مردم چه ابتهاج و انبساطی پیدا می کنند چیست قضیه؟ چقدر ما از معنویات به دور هستیم.

در همان زمان سابق آقای که تو هر روز جمعه جلسه مرحوم آقا می آمدی و آن تعریف ها را می کردی چه شد از وقتی که رفتی پای صحبت او دیگر جلسات صبح جمعه آقا ترک شد؟ مگر آقا چه گناهی کرده بود؟ چرا این مسأله را با خودت فکر نکردی؟ منزل دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید. رو که در یک دل نمی گنجد دو دوست، مجلس آقا را باید با طهارت آمد، تو داری پای صحبت او می روی؟ خدا هم از اینجا می اندازد کنار، یک روز من به مرحوم آقا گفتم من با فلان کس بروم...؟ گفت نه آقا اینها وقتی بروند که دیگر بر نمی گردند، چنان این شخص آنها را مسخ می کند و سحر می کند که دیگر قدرت تفکر و تعقل را از آنها می گیرد، عجیب است! من وقتی که با اینها صحبت می کردم هیچ چیز نمی فهمیدند! می گفتم این آب است می گفتند نه این شلغم است و چغندر است، یعنی اینطور اصلا مطلب در ذهن آنها و در

مخيلة آنها بود و این خیلی عجیب است ختم الله على قلوبهم معنایش این است. انسان نور را می بیند و انکار می کند، به این حد انسان می رسد که نور را می بیند و انکار می کند. حالا کی دوباره خدا دست آدم را بگیرد؟ بشود و نشود و پیش بیاید یا نه؟ و اینها که در دام اینها می افتادند می رفتند و دیگر بر نمی گشتند.

در زمان مرحوم آقا بودند افرادی که پای صحبت آقا بودند، شب ها را زود کارشان را رها می کردند که بیایند به صحبت آقا مسجد برسند. روز جمعه می آمدند اما همین که این بساط شد و اینها رفتند و پای این صحبت ها نشستند دیگر تمام شد. چه شد؟ آقای طهرانی بی سواد شد؟ پس تا حالا کجا بودید؟ تا حالا دنبال یک آدم بی سواد می آمدید؟ تا حالا عمرت را تلف کرده بودی؟ نشستی با خودت فکر کنی که چرا دلت دیگر به مسجد قائم نمی کشد؟ نشستی بیندیشی که چطور شد این آقا از دلت بیرون رفت؟ این آقا مگر چه کار کرده؟ همان نمازش را می خواند که سابق هم می خواند، همان خطبه و منبر و وعظی را دارد که سابق هم داشته است و تفاوتی نکرده، اینکه دیگر پایت نمی کشد چرا؟ چرا به این فکر نکردی؟

اینهایی را که خدمت رفقا می گویم به خاطر خودمان است، خدا برای انسان محک قرار داده است و ملاک قرار داده است و انسان باید در شبانه روز دائما خودش را تست بزند، مثل آزمایشگاه، منتهی آزمایشگاهی ها می گویند هر شش ماه یک دفعه بیایید خون بدهید و آزمایش بگیرید و فلان، این آزمایشگاهی که داریم این آزمایشگاه هر بیست و چهار ساعت است. رسول خدا فرمود که خوشا به حال آن مؤمنی که در هر بیست و چهار ساعت یک دفعه خود را به آزمایشگاه ببرد، هر بیست و چهار ساعت یک دفعه بنشیند راجع به خودش فکر کند، دیروز چقدر به عبادات علاقه داشت امروز چقدر دارد؟ دیروز نسبت به فلان قضیه چه قضاوتی می کرد امروز چه قضاوتی می کند؟ حالا ما نمی گوئیم... هر هفته یا یک ماهی لا اقل یک مرتبه نه اینکه به طور کلی کنار بگذاریم و همینطور هر چه پیش آمد فقط با نظره عبور به آن نگاه کنیم نه نظره تفکر و تأمل.

شما که رفتی آنجا چرا دیگر مسجد قائم نیامدی؟ چرا دیگر این میل و اشتیاق عوض شد و کم شد و دیگر تمام شد؟ چرا؟ اینجاست که کلام امام صادق علیه السلام را همیشه انسان باید مد نظر قرار بدهد در آن تفسیر آیه شریفه - خیلی روایات در اینجا زیاد است از جمله این - آیه شریفه **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ** ﴿عبس، ۲۴﴾ امام صادق می فرماید: یعنی **فلینظر الانسان الی علمه عنم یاخذہ**، انسان باید نگاه کند این مطالبی را که می شنود گوینده اش کیست؟ غیر از خود مطلب، نفس گوینده پشت قضیه است، می گویند نه؟ بلند شوید بروید بخوانید، یکی از همین کتاب ها را بخوانید ببینید شب می توانید نماز شب بخوانید یا نه؟ یکی از آن صحبت ها را گوش بدهید بعد ببینید حضور قلب دارید بعد از یک ساعت گوش دادن یا نه؟ ما امتحان کردیم. یک ساعت صحبت آقا را گوش بدهید، نیم ساعت صحبت مرحوم آقا را گوش دهید و حال خود را بعد از نیم ساعت با قبل مقایسه کنید، یک فصل از کتب مرحوم آقا بخوانید بعد وضعیت خود را ...

مجلس امام حسین چرا می گویند نور می آورد و حال آدم را خوب می کند؟ چرا؟ چون نفس سید الشهداء در آن مجلس تجلی و ظهور دارد، امام حسین که جسمش نیست، جسمش کربلاست، شما که کربلا می روید برای زیارت جسمش که نمی روید، جسم که زیارت ندارد، شما می روید کربلا به واسطه تعلق بیشتر نفس به جسم و حضور روحانیت بیشتر، به خاطر درک این مطلب می روید. نتوانستید بروید در منزل بنشینید و زیارت عاشورا بخوانید، امام حسین در همان منزل است و سید الشهداء در همانجا است. سیدالشهداء شرق و غرب و کربلا و نجف و ایران و عراق ندارد، سید الشهداء نفسش ملک و ملکوت را گرفته است نه اینکه فقط یک محدوده حرم، حائر سیدالشهداء! آنکه سید الشهداء نیست او هم یکی از افراد عادی است، سیدالشهدایی سیدالشهداء است که شرق و غرب عالم وجود را ولایتش گرفته، یعنی چه؟ یعنی اینکه ما الان در اینجا اسم سیدالشهداء را می بریم در قلبمان یک چیز احساس می کنیم، یعنی همین، اگر نبود چرا شما یک چیز احساس کردید؟ چرا شما حالتان عوض شد؟ چرا شما تغییر حال دادید؟ اگر بین او و بین ما ارتباط نیست، بیگانگی و دوئیت و غیرت برقرار است پس این تغییر حال از کجاست؟ این صفا و نورانیت...

لذا انسان وقتی که نسبت به بعضی از مطالب می بیند نفسش در مضیقه و ثقل و سنگینی است، همینکه وارد مجلس امام حسین می شود می بیند سبک شد. یک شخص در نظر شخص مثلا نسبت به او گمان هایی دارد و خیال هایی دارد می گوید من بروم راجع به این، فلان کار را انجام می دهم همین که وارد مجلس امام حسین می شود و یک روضه گوش می دهد می بیند منصرف شد، چرا؟ چون وارد در رحمت سید الشهداء شد، می گوید بابا ولش کن از او بگذریم، این برای این مجلس است، قبلا اینطور نبود، می گفت من فلان می کنم و... یا یک شخصی از انسان تمنایی دارد و مطلبی و درخواستی و دینی و قرضی دارد آدم می گوید نه بابا ولش کن، وقتی می آید می گوید این بنده خدا گرفتار است چرا ندهیم؟ این برای مجلس است. یعنی آن نفس و روح در تحت سعة رحمت لا شرقیه و لا غربیه سید الشهداء قرار گرفته است، یک جزئی از آن رحمت آمده است این را در خودش برده و به سمت خودش کشانده، آن رحمت به اندازه نفس او یک مقداری در این ظهور کرده، این همان ولایت سیدالشهداء است، لذا انسان خیلی از مطالب را در این مجالس حذف می کند، خیلی از مسائل نفسانی را در صحبت بزرگان حل می کند، ای لقاییت جواب هر سؤال.

سؤال زیاد داریم ولی وقتی که به فرد می رسیم می بینیم سؤال ها همه حل شد، این برای چیست؟ برای این است که آن نفس می آید و... بعد که می رویم این ور و آن ور دوباره سوال پیدا می شود، دوباره که می آییم می بینیم حل شد خیلی از این رفقا و دوستان، سابق می گفتند ما از شهرستان - خدا رحمت کند مرحوم آقای بیات را - ایشان می گفت من وقتی که از همدان می خواهم بیایم طهران سؤالاتی دارم سؤالات عرفانی و سلوکی دارم ولی همینکه می آیم تا چشمم به آقا جانت می افتد می بینم من دیگر سؤالی ندارم،! هر چه فکر می کنم

که بابا من در همدان چنین سؤالی داشتم، ولی الان چه بپرسم؟ چیزی ندارم بپرسم. این چیست؟ این همان نفس ولی خدا تا برخورد می کند آن اصل را می اندازد در قلب، آن اصل که افتاد دیگر چیزی تهش نمی ماند. وقتی نور ذات و نور توحید می آید در قلب دیگر چه سؤالی می ماند؟ سؤال مال کثرت است مال دنیاست آقا این را نمی دانیم و آن را نمی دانیم و این مشکل چیست و ... ما همه سؤال هایمان این است که برویم خدمت امام زمان که یابن رسول الله! حالا نه سؤالهای دنیوی نه! سؤالهای اخروی، آقا ما معرفت نداریم و جهل داریم و چه داریم و فلان داریم، حضرت می گوید بیا اینجا بنشین مگر مرا نداری؟ حالا سؤال چیست؟ می گویم هیچی، وقتی او می آورد انسان را در کنار خودش، دیگر چه سؤالی مطرح است و چه مسأله ای هست؟ این آزمایش را انسان باید هر روز بکند و هر روز خودش را آزمایش کند با قبل، محبتش، علاقه اش، عشقش، اهتمامش، اینها را همه باید بیاورد و با گذشته در نظر بگیرد مرحوم آقا خیلی نسبت به این قضیه توصیه داشتند. امام صادق علیه السلام می فرماید: **تروا رجل لا یخطئ بلام و لا او خطیبا مسقعا و قلبه کاللیل**

**المظلم** مثل شب تاریک می ماند این همین ها هستند، همین آقای سخنران، خیلی خطیب است و خیلی مسقع است در کلام و در القاء خطابه ولی قلب تاریک! ظلمانی، بروید قبرش را ببینید چه خبر است؟ ظلمت و کدورت، حالا ما گرچه این مطالب را نمی فهمیم ولی بالاخره حرف اولیاء را بپذیریم! دیگر نگوییم که از مفاخر اسلام است، نیایم بگوییم که کتابهایش را بخوانید! این حرفها را دیگر نزنیم! دیگر نیایم کتابش را برداریم به عنوان کتاب نمونه. از میان این همه کتب و از میان این همه نوشته جات انتخاب کنیم. بفهمیم که بزرگان حرف بی خود نزدند، مصلحت اندیشی ها را کنار بگذاریم، ولایت را فدای دنیای دو روزه نکنیم امامت و مکتب شیعه را فدای مصلحت اندیشی های چند روزه نکنیم و قهر ولی نعمت خود را به خود روا نداریم، ولی نعمت ما کیست؟ امام زمان است. کاری نداشته باشیم.

این یک عده، عده دیگر، و تری الرجل مردی را می بینی که اصلا نمی تواند ما فی الضمیر خودش را با کلام بیان کند یعنی اینقدر الکن است خلاصه. نمی تواند آن چه را که در ضمیرش می گذرد بیان کند، اطلاعاتش نسبت به ترکیبات کم است کلام کم است، آدم بیسوادی است خلاصه **و قلبه یظهر کما** ... مثل چراغ قلبش می درخشد، چه کسی؟ مرحوم حاج هادی ابهری - خدا رحمتش کند - نمی توانست حرف بزند، سواد نداشت این بنده خدا، یک مهر درست کرده بود در جیبش، یک جا که می خواست امضا کند آن کیسه اش را در می آورد، مهر برایش درست کرده بودند مهر را می زد در آن مرگب و می چسباند روی کاغذ، امضاء بلد نبود بکند ولی همین حاج هادی ابهری **قلبه کان یظهر**، مثل چراغ قلبش می درخشد نیات را خبر می داد و نفاق را از غیر نفاق تشخیص می داد. می آمدی به او سلام می کردی می گفت ای دروغ گو! خیلی هم رک بود! صاف حق را می گذاشت کف دست! از آن ترک های! بی رودروایستی بود! مرحوم آقا خیلی به او تذکر می

دادند که حاجی نکن ملاحظه کن حسابی کتابی ، نمی فهمید کار خودش را می کرد. می گفت من در این دنیا فقط یک عالم دیدم آن هم سید محمد حسین است یک سید بزرگوار است و آن هم سید محمد حسین است. خیلی صاف بود، خیلی هم به ما محبت داشت، ما در همان زمان، تقریباً حدود هفده سالمان بود که به رحمت خدا رفت، می نشستیم پیشش می گفتیم برایمان بگو قضایا تعریف می کرد و قصه ها تعریف می کرد از مسائل خودش ، گاهی اوقات هم یک شعرهایی پیشش می خواندیم خب درک عرفانی نداشت گاهی موقع ما کوچک بودیم سر به سرش هم می گذاشتیم! خلاصه آنها دیگر بماند!

مرحوم آقای میلانی - از ایشان نقل کرده بودند مرحوم پدر ما - که می فرمودند من در مسائل مهمی که برایم پیش می آمد و متحیر می شدم که چه کار کنم؟ با حاج شیخ هادی ابهری مشورت می کردم ، یک مرجع تقلید! آقا سید [محمد] هادی میلانی ، مرد بزرگ ، مرحوم آقای میلانی کسی بود که مرحوم آقا می گفتند: بعد از آسید عبدالهادی شیرازی من فردی را برای مرجعیت معین نکردم غیر از آسید محمد هادی میلانی، مردی بود اهل دل، اهل معنا، متعجّد، خلاصه با بقیه فرق داشت و عالم بود. علمش نسبت به مسائل خوب بود و درکش نسبت به فقه درک خوبی بود، در اواخر عمر هم که مرحوم آقا می گفتند که رفتم دیدنش می گفتند من در ایشان حال انقطاع می دیدم ، خدا رحمتش کند.

شما ببینید یک مرجع تقلید می گوید من در مسائل مهم به حاجی می گفتم حاجی راجع به این قضیه، می گفت این کار را بکن. می گویم از کجا فهمیدی؟ می گوید قلبم آن طرف را می زند، و ایشان هم عمل می کرد، مرحوم آقای میلانی یک آدم عادی نبود، یک آدم عادی نبود که بگوییم آقا به چه دلیل و به چه حساب و فلان و این که نشد کار و یکی بیاید چیزی بگوید ، معلوم بود خودش اهل معنا و فهم بود به آن معنایی که تو نیستی او هم علمش از تو بیشتر بود که داری ایراد می گیری هم تقوایش بیشتر از تو بود لذا رجوع به این شخص ، رجوع به شخصی است با استمداد از غیب، این حال ، حال استمداد از غیب بود **و قلبه یظهر کما یظهر المصباح.**

لذا در بسیاری از مسائل گذشته وقتی که ما می خواستیم افراد را بشناسیم ما کوچک بودیم و فضول هم بودیم، می خواستیم در قضایا سرک بکشیم و بعد هم گذاشتیم کنار این حرفها را... می رفتیم سراغ حاج هادی می گفتیم او چطور است؟ می گفت ولش کن او به درد نمی خورد بعضی ها را هم یک مقدار بیشتر توضیح می خواستیم یک چیزهایی می گفت که از اسرار مگوست! آخرش به ما می گفت چرا اینقدر سراغ این و آن می خواهی بروی؟ تو یه پدر داری که آن پدرت در دنیا نظیر ندارد، توجه کردید! بعد خود ما همین حرف را هم از آقای حداد شنیدیم که آقای حداد حسابش اصلاً لا یدرک و لا یوصف بود، این حاج هادی ابهری و قلبه یظهر... امام صادق اینطور می فرماید و اینطور راه را به ما نشان می دهد.

حالا افراد برای جذب و مطرح شدن خودشان چه کار می کنند؟ بالاخره چیزی اعمال می کنند، یکی از آن مسائلی که وسائل برای مطرح شدن است گفتن کلام نیکوست، انسان مطالب ائمه را بگوید مطالب بزرگان را بگوید از عرفان بگوید از فقه بگوید از تفسیر بگوید و از این مسائل می گوید، ته قضیه را نگاه کنی می بینی دارد از خودش می گوید، باطن مطلب را نگاه کنی می بینی دارد از خودش می گوید، ولی در مکتب امام سجاد خودی نیست، همین امام سجادی که شب تا صبح بیدار است و صبح تا شب بیدار است مناجات هایش کذا است که دیگر در بین ائمه به زین العابدین معروف شده است! قضایایش با اسمعی در مکه، قضایای مفصلی دارد. با طاووس یمانی که می گوید در دل شب در دور کعبه می گشتم صدای ناله ای شنیدم و خیلی مفصل است و آوردم نگاه کردم دیدم جوانی دست در پرده کعبه آویخته و دارد مناجات می کند و گریه می کند و بعد می گوید دیدم غش کرد و افتاد، آدمم سرش را به دامن گرفتم و خیلی قضایای مفصلی دارد که امام سجاد علیه السلام بود و همه وضعیت امام سجاد را می دانستند این امام سجاد علیه السلام می فرماید **مالی عمل صالح استوثق به قد جنتک راجیاً توکلت علیک**، من عمل صالحی ندارم تا به آن وثوق کنم، فقط آنچه که در من باقی مانده است نیتی باقی مانده است نیت من که توکل به تو کنم و امیدم فقط به تو باشد ای پروردگار من! این امام سجاد علیه السلام است که مکتب توحید را ابراز و احیا و اظهار می کند ماها همه مکتب انانیت را احیاء می کنیم. کلام امام سجاد را می گوییم و شرح می دهیم و تفسیر می کنیم ولی داریم خودمان را مطرح می کنیم! آقا منم که دارم دعای ابوحمزه را می گویم! منم که دارم دعای کمیل را توضیح می دهم منم که دارم این کار را می کنم، الحمد لله مجلس هم بد نیست و افراد هم زیاد می آیند و اقبال هم خوب است و امسال از پارسال بهتر است و توجه مردم بیشتر است.

همان کلام را می گوییم منتهی این کلام دو جنبه دارد، یک جنبه نور دارد و یک جنبه ظلمت، نعوذ بالله که ما در جنبه ظلمتش قرار بگیریم، جنبه نورش توجه به معنا به واسطه کلام است، جنبه ظلمتش استناد به نفس است. کلام، کلام امام سجاد است ولی من دارم به خودم نسبت می دهم، من دارم توضیح می دهم بنشینید و فکر کنید و توجه کنید دارم شرح می دهم و توضیح می دهم و بیان می کنم. ولی امام سجاد علیه السلام و اولیای الهی در صحبتشان استناد به خود اصلاً نیست، ببینید حضرت چه می فرماید؟ می فرماید معرفت من به تو، دلیل من است، حرف، حرف درستی است. می گوید خدایا من تو را شناختم، این را که دیگر نمی توانی انکار کنی و فهمیدم که هستی، فهمیدم چه ذاتی هستی و چه اسماء و صفاتی داری، اینها را فهمیدم، این را نمی توانم انکار بکنم، فهمیدم رحمت و عطوفت و اغماضت چقدر است و فهمیدم گذشت و مقام رحمانیت و رحیمیت چقدر است و همه را متوجه شدم و وقتی که متوجه شدم مشخص است غیر از اینجا جایی نمی توانم بروم. خدا می گوید حالا اینها را متوجه شدی حالا چطور می خواهی وارد بشوی؟ امام سجاد می گوید من

عمل ندارم! **مالی عمل صالح استونق به**، من عمل صالحی انجام ندادم که به آن وثوق داشته باشم فقط آدم اینجا به امید کرم و رحمت تو، **قد جنتک راجباً**، امام سجاد علیه السلام باخدا واقعا شوخی می کرد؟ یا با ما شوخی می کند؟ پس آن گریه ها چیست و آن ناله ها چیست و آن بیداری ها و پینه بستن پیشانی چیست؟ پس آن پینه بستن زانوهای پا چیست؟ اینها از کجا آمده است؟ اگر این ها هست پس چرا می گوید **مالی عمل صالح**، عملی که در خور عرضه به پیشگاه تو باشد من آن عمل را ندارم، ما واقعا نمی فهمیم ولی باید بالاخره بفهمیم.

ما نمی فهمیم که امام سجاد که می گوید من عمل صالح ندارم مگر بالاتر از نماز امام سجاد هم در دنیا نمازی هست؟ اگر هست نشان بدهید، بالاتر از رکوع امام سجاد هم مگر رکوعی هست؟ بالاتر از سجود امام سجاد...؟ خدا اگر یک فردی را خلق می کرد که سجودش بالاترین و نهایت ترین بود آن که بود غیر از امام سجاد؟ کسی نبود. ائمه بودند دیگر، امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام رضا و امام جواد و امام هادی و پیغمبر که خب پدر همه اینهاست، این چهارده معصوم بودند دیگر، اگر خدا یک فردی را در روی زمین خلق می کرد که بالاترین مرتبه مقام خضوع و خشوع و عبادت را انجام می داد غیر از ائمه که بودند؟ کسی نبود، چرا ائمه می گویند ما عمل صالح انجام ندادیم؟ چه نکته ای نهفته است که ما وقتی نگاه می کنیم به فعل امام علیه السلام می گوئیم خداحافظ شما! ما رفتیم ما نیستیم، ما کجا اینها کجا؟ به قول او می گفت یا علی اگر امید داری آن نمازی که تو می خوانی ما بخوانیم آن امید را باید به حوض کوثر ببری، این نماز ما! یک مختصر تفاوتی با نماز آنها دارد نه بیشتر! بفهمی نفهمی.

حالا این امام علیه السلام می آید، ما الان نگاه می کنیم می فهمیم دیگر، آن نمازی را که آقای حداد چند شب پیش خدمت رفقا چه گفتیم؟ آن نماز که فرمود **اجلالا بشانه العظیم**! مصلی وقتی که می خواهد نماز بخواند وحدتی بین عبد و معبود حاصل می شود که دیگر دوییت از میان برداشته می شود! شما ببینید این نماز با آن وضعیتی که آقای حداد می گویند در امام سجاد علیه السلام قطعاً به مرحله اتمش است، امام سجاد می گوید من عمل صالح ندارم! ما باید به امام سجاد بگوئیم چیست قضیه؟ به ما بگوئید این چه مسأله ای است که ما به فکر بیفتیم، شما که...؟ جواب حضرت چیست؟ جواب حضرت این است که عبد در مقام عبودیت نمی تواند چیزی را به مولای خودش عرضه کند، ما که الان نماز خود را به حساب می آوریم چون مولا را نشناخته ایم و خیال کردیم این مولا آدمی است بهتر از بقیه، خب شما بر می دارید یک کاری برای یکی می کنید اگر خوشش نیامد می گوئیم آقا دو غورت و نیمت هم باقی است؟ چه خبر است؟ حالا راجع به خدا می گوئیم او بالاتر است و یک مقدار فشار به خودمان می آوریم و نمازمان را سفت تر می کنیم و یک خورده خیالات را کمتر می کنیم ولی می گوئیم این را انجام دادیم دیگر، نمازمان را خواندیم و روزه مان را گرفتیم به نظر خود

می آید که کاری انجام ندادیم.

یک دفعه یادم است در جایی می خواندم که یک نفر نوشته بود یک شخصی از همین آقایان و موجودین می خواستند مسجدی را کلنگ بزنند صاحب آن زمین آمد جلو و جلوی جمعیت گفت کلنگ را باید کسی به زمین بزند که از هنگام بلوغش تا الان نماز شبش ترک نشده باشد و هیچ کس جلو نیامد و خودش آمد و کلنگ را برداشت و به زمین زد ، خب مرتیکه با این کارت چه می خواهی بگویی که یعنی من از بلوغم تا الان نماز شب خواندم؟ آدم نماز شب را می آید به رخ بقیه بکشد؟ این کلنگ فایده ندارد. این مسجد را بگذار کنار. این کلنگ را باید در جمعیت آنی بزند که خودش را از همه در مقابل خدا بیچاره تر می بیند، او باید بیاید بزند گرچه نماز شب نخوانده باشد گرچه نمازش هم قضا شده باشد، خدا دل شکسته می خواهد نه عمل متظاهر، نه عمل چشمگیر، نه عملی که در مقابل افراد آن را انسان بخواهد عرضه بدارد، آن به درد نمی خورد، شما یک ماشین را هم کوک کنید و در آن هم قوه بگذاریم، از این آدم هایی که درست می کنند که دست دارد و سر دارد و کار می کند و در کارخانه ها هستند از این آدمک هایی که درست می کنند شما یک قوه در آن بگذارید و وصلش کنید اصلاً به برق و بگذاریم نماز بخواند او بیشتر از تو هم نماز می خواند و نماز شب که هیچ تمام نوافل ظهر و شب و نماز جعفر طیار و سلمان و استسقاء و زلزله را هم می خواند! بیشتر می خواند ولی فایده ندارد چرا؟ چون رباط است. دل ندارد در این نماز.

کلنگ را باید کسی بزند که نماز شبش ترک نشده باشد! تو با این حرفت تمام ثواب نماز شبی که تا به حال خواندی بر باد دادی ، این برای چیست؟ برای جهل است ، حالا آدم بدی نیست ولی جاهل به این می گویند ، جاهل به کسی می گویند که موقعیت پدیده ها و حوادث را درک نکند، نفهمد در کجا چه باید کرد. دوستی خاله خرسه می گویند، نمی فهمد دوستی را در کجا به کار ببرد و دشمنی را در کجا به کار ببرد و تبلیغ در کجا بکند و تظاهر در کجا بکند و در کجا مخفی کند و در کجا ظاهر کند. نمی فهمد. درک ندارد و شعور ندارد.

دیشب خدمت رفقا عرض شد که ما با اعمال خودمان با کردار خودمان می خواهیم سر خدا منت بگذاریم ، خدایا ما نماز خواندیم روزه گرفتیم و حجّ تو را انجام دادیم آمدیم این کارها را کردیم، خدا از آدمی که بخواهد اینها را به پیشگاهش عرضه کند خوشش نمی آید، ما آمدیم در اینجا، پانزده سال است در اینجا بودیم و خدمت آقا رسیدیم و بعد از آقا بودیم، بالاخره حسابی و کتابی ، خدا از کسی که بخواهد این مطالب را عرضه کند خوشش نمی آید. مطلب دست بنده نیست دست خداست ولی می گویم خدا را آنطور که من شناختم خوشش نمی آید شما هر طور شناختید نمی دانم ، آن طور که ما شناختیم و به ما گفتند در مطالب بزرگان وائمه، خدا از کسی که بخواهد کارش را عرضه کند بدش می آید ، خدا یا من این کار را برای تو کردم، تا

بگویند برای تو کردم خدا می گذارد کف دستش، دیروز برای چه فلان کار را کردی؟ چی شد؟ این توفیقی که پیدا کردی نماز بخوانی این توفیق را چه کسی داد؟ از منزل عمه ات آوردی یا خاله ات؟ این حالی که برای تو پیدا شد که در فلان جا شرکت نکنی و آمدی در اینجا شرکت کردی این حال را چه کسی به تو داد؟ چیزی که من به تو دادم و سرمایه ای که من به تو دادم به رخ من می کشی؟ توانی را که من به تو دادم تو داری برای من عرضه می کنی؟

این خیلی بی انصافیست که انسان به یک نفر پول بدهد و بعد آن شخص برود، پول و قدرت از انسان باشد و آن شخص یک چیز بگیرد و بگوید این را من خریدم! این توان را کی به تو داد؟ این توفیق را کی به تو داد؟ اینکه الان در اینجا هستی و برادرانت در جای دیگرند، این را چه کسی به تو داد؟ اینکه الان تو اینجا هستی و می خواستند تو را در فلان مجلس ببرند و نرفتی چه کسی این توفیق را برای تو پیش آورد؟ اینکه در این موقعیت هستی و در حالتی که رفقا و هم سن های خودت و شریک خودت در جای دیگرند، شما الان یک چشم بیندازید در همین شب بیست و ششم ماه رمضان ببینید در منازل چه خبر است، در شب نشینی ها چه خبر است، در جاهای مختلف، خنده و قهقهه و مسخره بازی و حالا نگوئیم فساد و گناه و فسق و فجور و اینها، نه! همین عادی، همین مردم عادی و مردم روزه گیر و نماز خوان، الان صحبت هایی که می شود در خانه ها و مجالس، چه حرفهایی زده می شود و چه مطالبی؟ آقا نمی دانم فلان کشور تهدید کرده و بمب می سازند و هسته درست می کنند و از این چیزها درست می کنند و... شب ماه رمضان به حرفهای صد من یه غاز، به سر می رسد و هیچ نتیجه ای از روزه و عبادت و توجه و... تمام چیزهایی که در روز کسب کردند شب از دست می دهند و روز از نو و روزی از نو، صداها می رود بالا و دعوا و... من بودم ها، آخرش هم همه خسته و هلاک می روند، بابا نه چیزی گیر تو می آید اینقدر که داری داد و بیداد می کنی و اعمال رویه می کنی و ارق ناسیونالیستی و مسائل دیگر به خرج می دهی چیزی گیرت نمی آید برو به داد خودت برس و مسیر دیگری را باید بروی. بروید ببینید چه خبر است و چه حرفهایی است؟ سه ساعت حرف می زنند شما آن سه ساعت را نوار کنید و گوش دهید، خودتان می خندید مای بیکار را نگاه کن حنجره خودمان را پاره کردیم و مغزمان را به درد آوردیم به مسائلی که نه به من مربوط است و نه به شما مربوط است.

ولی توفیق خدا این است که بلند شوید ببینید در اینجا قرآن تلاوت کنید و دعای افتتاح قرائت کنید، این توفیق را خدا به شما داده است. مطالب ما را کنار بگذارید. کلام امام سجاد جای خود دارد آن نورانیت مجلس برای قرآن و دعای افتتاح است رفقا این را فراموش نکنند هر چیز جای خودش. این توفیق را خدا به چند نفر داده است؟ بعد هم بیاییم بنشینیم رفقا، رفیقانه صحبتی و کلامی و مسأله ای و چیزی، هان؟ حالا ما بیاییم بگوئیم خدایا ما شب های ماه رمضان را آمدیم نشستیم و قرآن خواندیم و دعای افتتاح خواندیم و...

همینطور بی خود بگذاریم برود؟ ملائکه ات کجا رفتند بیایند...؟ خدا می گوید که چه کسی تو را بلند کرد آورد اینجا؟ کی نگذاشت جای دیگر بروی و در این مجالس دیگر شرکت کنی و عمرت را شب تا صبح به بطالت بگذرانی؟ آنجا که دیگر جای انکار نیست، دقیق و واضح انسان می آید واقعیت را می بیند،!! این عمل خدا بوده و سرش را می اندازد پایین. آخرش هیچی نمی ماند تازه می رسد به کلام امام سجاد [علیه السلام] حالا کلام امام سجاد بماند برای بعد، شب های بعد اگر خدا توفیق داد.

ما عمل خودمان را در رتبه موقعیت خودمان داریم ملاحظه می کنیم، عملی که هزار تا سؤال در مقابلش هست، عملی که هزار تا خیال در آن هست، عملی که هزار تا علامت سؤال در مقابلش قرار دارد، امام سجاد کجا؟ عبادت ائمه کجا؟ ما یک کار انجام می دادیم بلند می شدیم می رفتیم سراغ مرحوم آقا، آقا ما این کار را انجام دادیم چرا اینطور شد؟ چرا اینطور نشد؟ سه سال است آمدیم در اینجا هزار و یک خواست و تمنا و فلان داریم از این و آن، خدمت رفقا در شب قبل عرض کردم انسان در کاری که انجام می دهد نباید آن کار را به حساب بیاورد، کاری را که انجام دادید فوراً مثل کامپیوتر که دلیت می کنید پاک شد و رفت که تمام شد. هر عملی را که انجام می دهید فشار بدهید آن دلیت را، بکنید این کار را، نکنید باختید و ضرر کردید و ضرر کردیم، اگر این کار را نکنید...

بیاییم از امام سجاد یاد بگیریم که حضرت دارد اینجا می فرماید من کاری انجام نادم. معرفت من، خدایا توفیق تو بوده و شامل من کردی و من فهمیدم حالا که فهمیدم دیگر فهمیدم و کاریش نمی شود کرد، این معرفت مرا به سوی تو کشاند حالا برویم سراغ محبت، محبت بماند که چرا حضرت محبت را مطرح می کند، وقتی که پای عمل بیاید حضرت سجاد همه را دلیت کرده است! می گوید ما لی عمل صالح، من عمل صالح ندارم. من چهل سال برای مردم احکام و احادیث گفتم، همه را دلیت کردم، من چهل سال عبادت کردم همه را دلیتش کردم، من چهل سال... بعد از پدرم امامت کردم همه را دلیت کردم، در پیشگاه خدا ما امامت نداریم، ما در پیشگاه خدا قیادت و زعامت نداریم، در پیشگاه خدا فقط عبودیت داریم. این را امام سجاد دارد به ما یاد می دهد، امام سجاد مگر امام نبود؟ گفت خدایا من امام هستم بر خلق!! آیا امیرالمؤمنین در صحبت هایشان...؟ بله! وقتی با مردم حرف می زنند می گویند باید بیایید سراغ ما، با مردم امیرالمؤمنین وقتی خطبه می خواند می گوید هر جا غیر از این منزل بروید در جهنم رفتید و برو برگرد ندارد و راست هم می گوید و اصدق از کلام امیرالمؤمنین در دنیا وجود ندارد، ابد! جلو بیفتید ضرر کردید و عقب بیفتید ضرر کردید. باید فقط در اینجا بیایی، این را به ضرر قاطع هم امیرالمؤمنین می گوید هم امام حسن می گوید و هم امام حسین می گوید و هم امام رضا می گوید. در آن روایتی که معروف است به امامت و ولایت، حضرت به مردم می گوید اصلاً شما عقولتان اوهام است نسبت به امامت، عقل ندارید، عقولتان اوهام است یعنی اصلاً عقل شما

نمی تواند بکشد به واسطه نقصان وجودی که دارد مرتبه امام را و راست می گوید. امام را که کسی نمی تواند بشناسد مگر آنکه ولی خدا باشد بتواند امام را بشناسد. ما کجا می توانیم امام را بشناسیم؟ عقل ما نسبت به مرتبه امامت وهم و خیال است، بله! امام مرد بزرگی است و قدرت دارد و فلان دارد ولی واقعا اگر امام علیه السلام برای ما تجلی کند با آن مدرکاتمان یکی است؟ نه. اینکه خدمت شما عرض می کنم ما این را در زمان اولیای خدا تجربه کردیم، مطالب و مسائلی می شنیدیم و در ذهن خودمان توجیهاتی می کردیم و بعد که یکدفعه قضیه برایمان منکشف می شد می گفتیم ای داد بی داد! او چه می خواست بگوید و ما چه فکر می کردیم و چه توجیه می کردیم؟ ما خیال می کردیم مسأله به خاطر این قضیه است، ولی نه بابا اصلاً آن که در ذهن ما می گذرد ارتباطی به این مسأله ندارد کار اولیای خدا اینطوری است.

تمام اینها به جای خود محفوظ ولی تمام اینها در ارتباط امام با مردم است، خودشان در ارتباط با خدا و مقام عبودیت و راز و نیاز چه حالتی داشتند؟ آیا خود را در آنجا امام می دیدند؟ خدایا من امام هستم حواست جمع باشد متوجه باش طرفت کیست!! این جوری؟ یا نه؟ نه از امامت خبری بود نه از زعامت خبری بود نه از جنگ و شمشیر خبری بود، نه از فتح نهران و جمل و صفین خبری بود، ابدا! امیرالمؤمنین روز جنگ می کرد و شب دلیت می کرد. البته علی شبها هم جنگ می کرد، در جنگ صفین. صبح تا شب کار می کرد و شب همه را دلیت می کرد و می ایستاد و می گفت الله اکبر! همه را پاک می کرد و می گفت الله اکبر! نه اینکه پاک می کرد حالا ما باید پاک کنیم او اصلاً پاک بود و نیاز به دلیت کردن و پاک کردن نداشت ما باید این کار را بکنیم، نه! من اشتباه کردم، آنها دلیت نمی کردند ما باید بکنیم، او اصلاً پاک هست، چرا پاک است؟ چون عبد است، ما چون خود را عبد نمی بینیم باید پاک کنیم باید آن شاستی را بزیم و إلا اگر برسیم به یک مرتبه ای که نبینیم آنجا دیگر شاستی اش تا آخر اتوماتیک زده است و نیازی نیست با دست بزیم، ولی هنوز که نرسیدیم. باید حالا زحمت بکشیم و مراقبه را داشته باشیم و حالا باید مواظب باشیم، صحبت می کنیم برای مردم، بعد از جلسه پاکش کنیم. نماز می خوانیم بعد از نماز پاکش کنیم، روزه می گیریم موقع افطار پاکش کنیم، خدایا من روزه نگرفتم، خدایا ما که نماز نخواندیم، این کار را یک مدت بکنیم ببینیم چه می شود؟ ببینیم مسأله چطور می شود؟

دوباره امروز وقت دارد می گذرد، ان شاء الله امیدواریم که، می ترسیم ماه رمضان [تمام بشود] و ما هنوز در این فقره مانده باشیم. ان شاء الله امیدواریم به برکت انفاس امام سجاد علیه السلام که از طرف خود آن بزرگواران توفیق تحوّل و تبدل نصیب ما بشود و شمّه ای از آنچه را که، قطره ای و ذره ای را هم به ما بدهند بس است، صحبت سر آن است که آن ذره را ندادند، قطره ای از آن دریای معرفت آنها به ما بچشانند تا ما بتوانیم همان قطره را بگیریم و همان روزنه را بگیریم و خود را متصل کنیم و به همان معانی و معارفی که آن

بزرگان در صدد بیان و توضیح و اظهار آن مطالب بودند ان شاءالله خداوند توفیق بدهد .

اللهم صل على محمد وآل محمد .